

نقد و نظری بر کتاب «فلسفه اسلامی در چالش با اندیشه های دگر»

امکان تطبیق فلسفی

[مهرداد احمدی]

این است که مساله کلاسیک وجود و ماهیت را پیش رو گذاشته و با معیار های دگر به جنگ آن رویم یا آن مساله را ملاکی برای خواندن های دگر گردانیم. آیا وقتی خود های دگر در مقاطع متفاوتی تکلیفش را نه تنها با ارسطو بلکه با همین تمایز وجود و ماهیت مشخص کرده، جایی برای مذاقه می ماند؟ حتی اگر خود او هم نمی گفت که تمایز میان وجود و ماهیت، عمیقاً کاری متفاوتی و از توالی ظهور فکر یونانی پسا ساراکلیتی است، ما خود می توانستیم دریابیم که تمایز وجود و ماهیت دیر یا زود سر از نوعی سوز هابوری در می آورد. تازه در اینجا مساله های دگر و فلسفه اسلامی قدری موضوعیت دارد، چون دست کم خودش در درس گفتارهای مسائل بنیادین پدیدارشناسی و پایان فلسفه به آن اجمالاً پرداخته ولی مساله این است که تمایز وجود و ماهیت را بخش مهمی از وضعیت متفاوتی غربی شمرده. با این تفاسیر تکلیف ما نیز در روایت های دگر از تاریخ فلسفه معلوم می شود: اگر تمایز وجود و ماهیت از مبانی شکل گیری سوز مدرن شده، پس تکلیف امثال این سنا که احتمالاً منشأ شکل گیری این تمایز در میان مسیحیان بوده اند نیز معلوم است.

۲- هدف این نیست که بگویم چون ما در روایت های دگر بخشی از مشکل هستیم، پس تاریخ فلسفه خود را رها کنیم. بحث این است که تطبیق کاری پژوهشی است اما نه میان فیلسوفان، بلکه میان افق ها. متفکر نه تنها در افق می اندیشد و بدان پاسخ می دهد، بلکه اگر بزرگ باشد می تواند در کلام و تفکرش، خالق افق های باز بدیعی باشد. خود های دگر این شأن را در درآمد به متفاوتی یک به متفکر داده و به نظر همین می تواند راهی برای فهم تطبیقی او با ما نیز باشد. پرسش ما نباید این باشد که آیا فلسفه اسلامی با فلسفه اسلامی - ایرانی امکانات گشایش افقی نو برای انسان معاصر را دارد یا نه؟ مساله بر سر تاریخ مفاهیم شکل دهنده فلسفه اسلامی نیست؛ مساله آینده است؛ آیا فلسفه اسلامی راهی به جانب آینده می گشاید؟ آیا می توان امکانات رهایی آن را در صورت وجود فعال کرد و جهانی نو طرح انداخت؟ اینها پرسش هایی های دگری هستند و دقیقاً همین قسم پرسیدن است که به فعالیت تطبیق فلسفی میان ما و متفکری که پایان امکانات غرب را اعلام کرده، معنا می دهد و چه فلسفه اسلامی - ایرانی در قرآنی خاص هنوز بدیع و بیرون از افق متفاوتی باقی مانده، باید نشان دهد دقیقاً همین وجه از فلسفه ما است که می تواند رهایی بخش شود. اگر بخواهیم با فلسفه اسلامی و نظام مقولاتی آن جهان امروز را توضیح دهیم، تقریباً نمی توانیم. مگر اینکه بگویم این همان کاری است که های دگر آن را به تفصیل و دقت بیان کرده و توالی منطقی آن را نشان داده است.

۴- اما آیا در تخیل یک آینده هم ناتوانیم؟ آن هم آینده ای که های دگر نیز این اواخر در موردش به سکوت و تحفظ بسنده کرده بود؟ مساله اینجاست؛ آیا فلسفه اسلامی می تواند مبادرت به تخیل آینده کرده خلق وضعیت جدید دارد؟ به نظر می آید ما نمی توانیم

۱- وقتی با عنوانی چون فلسفه اسلامی مواجه می شویم اغلب اهالی فلسفه به مسائل مشخصی فکر می کنند؛ از تمایز وجود و ماهیت - که دقیقاً در عنوان فرعی کتاب هم آمده - گرفته تا مساله مقولات ثانی و اولی و اقسام حمل و قس علی هذا. فارغ از اینکه ما اصلاً بدانیم که هر کدام از این موضوعات چگونه سر بر آورده و چه تحولاتی را تا امروز از سر گذرانده اند، به آسانی می توانیم دریابیم وقتی به آنها فکر می کنیم، با مسائلی به شدت دانشگاهی و تخصصی سر و کار داریم. فلسفه اسلامی به سبب قاعده مند بودن و تولید ادبیات اختصاصی خودش، حقا فلسفه ای آکادمیک است و ورود بدان از همان ابتدا مستلزم روش مندی خاصی است.

چنانکه علامه طباطبایی در شرح اصول فلسفه ابتدا بدایه الحکمه و آنگاه نهایه را به تحریر در آورده تا نشان دهد حکمت، روندی خطی است که نمی توان از هر جایی بی مقدمه وارد آن شد.

سوال مهمی که در همه پژوهش های «تطبیقی» پیش می آید این است: واقعا چرا باید ارتباط فیلسوفی از غرب با فلسفه اسلامی که از هیچ تحولی در آن آگاه نیست، موضوع یک پژوهش دانشگاهی باشد؟ بیان ارتباط کانت با شیخ الرئیس یا های دگر با کل فلسفه اسلامی بنا است چه افق جدیدی را باز کند؟ یا به کدامین پرسش ما جواب دهد؟ در اغلب این تحقیقات، مساله صرفا این است که یکی را ملاک قضاوت بر دیگری می گیرند. مثلاً گویی کانت یا ابن سینا جامع حقیقتند و هر دیگری را باید با این خزینه سنجید. در برخی موارد بوی نامطبوع غرب زدگی پنهانی به مشام می رسد. نویسنده ظاهراً دنبال نشان دادن هوش و فراست فلسفی یک فیلسوف مسلمان و ایرانی است اما این کار را با معیار کانت و هگل انجام می دهد؛ مثلاً سعی می کند نشان دهد مقولات ثانی و اولی در فلان فیلسوف مسلمان هم قرین مساله مقولات نزد کانت است. گویی که کانت در قله های معرفت ایستاده و حالا اگر ما رهائی نسیم که سهروردی و دیگری چیزی قرین نظرات او گفته، فیلسوف خودمان را هم تا اندازه او بزرگ کرده ایم. کسی نمی پرسد گیریم اینها هر دو اصلاً یک جور فکر کرده اند؟ ثم ماذا؟ مگر فلسفه، جایی بظن از تاریخ و نسبت با هستی رخ می دهد که این بظن را همین جور سراسری اثبات کرده و آن را جشن بگیریم؟ اگر کانت و فلان فیلسوف ما به مساله واحدی اندیشیده اند، چرا پس تمدن اسلامی - ایرانی به مسیری رفته و غرب به مسیر دیگری؟ گذشته از این، آیا می توان گفت فیلسوفان در تقدیرهای تاریخی متفاوت، به مسائل واحدی فکر می کرده اند؟ یعنی آیا ممکن است هگل در بنا و در آن تقدیر تاریخی که از پس مونا دانگاری انسان برآمده به همان چیزی فکر کند که ملاصدرا در قم بدان می اندیشیده؟ فلسفه پاسخ است. آنچه فلسفه را به خود می خواند، تاریخ و هستی است.

۲- اگر در فلسفه به مثابه پاسخ، تطبیق ممکن باشد، باید به معنای دقیق کلمه تاریخی باشد. یعنی اینکه باید بدانیم تطبیق فلسفی بیانگر خط اتصال گذشته - آینده است. ما چگونه می توانیم از موضع فلسفه اسلامی - ایرانی با های دگر مواجه شویم؟ یکی



تمهید دولت از منظر استاد شهید مرتضی مطهری

دولت سازی سهل ممتنع

شریف لک زایی: یکی از منظرهایی که می توان به بحث دولت سازی پرداخت، می تواند نگاه تاریخی باشد؛ اینکه به لحاظ تاریخی بررسی کنیم دولت سازی در ایران از ابتدا چگونه طرح شده و پیش رفته است؟ می توان بر اساس آنچه فوکو مطرح کرده پیش رفت که معتقد است ایران مختصر دولت بوده و دولت را از ابتدا محصول و اختراع ایرانیان می داند.

اما من می خواهم ایده ای را مطرح کنم که از کار استاد مطهری به نظر می رسد. کتاب مقدمه ای بر حکومت اسلامی، آخرین اثر منتشر شده از استاد است و جزو بحث های آخری است که ایشان چند ماه مانده به پیروزی انقلاب اسلامی مطرح کردند. در واقع دغدغه ایشان این بوده که ممکن است این مبارزه، انقلاب، جنب و جوش و شعور و احساسی که وجود دارد، موفقیت آمیز باشد و ما ناچار شویم به سمت و سوی تأسیس دولت حرکت کنیم.

شاید امر دولت سازی به لحاظ نظری ساده به نظر برسد ولی به لحاظ عملی، عینی و اجرایی ممکن است در تحقق و عینیت بخشی به یک نظریه، دچار دشواری های زیادی باشیم و به نوعی این دشواری ها به لحاظ بحث نظری، سهل و ممتنع به نظر بیاید.

سون اریک لیدمن در کتاب «سبکی فکر، سنگینی واقعیت درباره آزادی»، ایده ای را مطرح می کند و می گوید نظریه های مختلفی می توانند کنار هم قرار بگیرند و باهم همزیستی داشته باشند و گفتگو کنند و این گفتگوها به فضاهای جدیدی ختم و اصلاح شوند ولی زمانی که یکی از اینها بخواهد اجرا شود، محل بحث و درگیری و مناقشه و گفتگو است؛ چاره ای از این منازعات هم نیست.

بنابراین اگر ما فرض را بر این بگیریم که در ایران نظریه ای در باب دولت داریم و تأسیس شده، حال مربوط به دوران قبل یا بعد از انقلاب، زمانی که بخواهد اجرا شود، این آغاز مشکلات بوده و می تواند مشکلات زیادی را پدید آورد، بنابراین در مقام عمل نیاز به تمهیدات و مقدماتی دارد.

آنچه برای استاد مطهری در ماه های منتهی به انقلاب اسلامی جلب توجه کرده، همین مساله است. در واقع سوال این است: تصورمان و آنچه از دولت به نظرمان می آید، چگونه است و چگونه باید این را ترسیم کنیم تا بر اساس آن بتوانیم اهداف انقلاب اسلامی را مورد توجه قرار دهیم. ایشان از اصطلاح حکومت استفاده کرده ولی تعریفی که از حکومت ارائه می کند، تعریف دولت است. آقای دکتر بزدانی مدتی که داشت، می فرمود: «متفکران ما وقتی که مفهوم حکومت را مطرح می کنند، همین مفهوم استیت و دولتی است که ما اکنون درباره آن صحبت می کنیم».

به نظر می رسد استاد در این کتاب، به نوعی دولت سازی را تمهید کرده و مباحثش را مطرح می کند و چنین چیزی (دولت) مد نظرش است. ایشان ۴ تعریف از دولت ارائه فرموده است. یکی از آنها حکمرانی، به معنای حکم راندن است که کسی یا کسانی در جامعه حکم می رانند و کسانی هم تبعیت می کنند. این مفهوم، رابطه ای ایجاد می کند که ممکن است یک رابطه یک سویه یا دوسویه باشد و به صورت تعاملی پیش رود، بنابراین مفهوم حکمرانی که ما آن را به معنای دولت و حکومت در نظر می گیریم، نقطه قابل اهمیتی است که شاید امروزه تصور شود همان ترجمه «government» است ولی این لغت، لغت جدیدتری نسبت به متن استاد مطهری است. تعریف دیگری که ایشان از دولت مطرح کرده، مظهر اجرای قانون است. یعنی وقتی این جامعه قانون دارد، کسانی آن را اجرا می کنند و بر اساس آن، این اجرا تحقق یافته و منویات و اهدافی که جامعه دارد، در آنجا شکل می گیرد. تعریف دیگر ایشان به مدیریت اشاره دارد؛ دولت یعنی مدیریت و اداره جامعه.

در یک معنا هم دولت را نهاده ای که مظهر ارشاد و هدایت است مطرح کردند. در مباحثی که امروزه هم مطرح می شود، مساله این است: آیا دولتی که تصور می کنید، مجری هم هست؟ در همه چیز مداخله می کند یا یک حوزه

تقلیل یافته ای را برای حضور خود ترسیم می کند؟ مرحوم آقای دکتر صدرا تعبیری با عنوان دولت مداخله گر یا دولت هیچ کاره داشت. از نظر استاد مطهری، دولت، مظهر ارشاد و هدایت جامعه است. یعنی دولت، به نوعی باید سیاست گذاری کند. تعبیر دقیق ترش این است که دولت باید نظارت کرده و نظارت عمومی داشته باشد. هدایت و ارشادی که در تعبیر ایشان آمده، به معنای نوعی نظارت است. ما در واقع می خواهیم بر اجرای آنچه جامعه را پیش می برد نظارت داشته باشیم؛ مواعنی که هست بر طرف و وضعیت جامعه روز به روز بهتر شود و امور به نحو درست تری پیش رود. بنابراین به نظر می رسد در ابتدای بحث دولت سازی، ما باید تصور خود از دولت را بیان کنیم که استاد مطهری این کار را انجام می دهد. یعنی دولت را تعریف می کند و بر همین اساس، مباحث خود را پیش می برد.

اگر این دولت بخواهد در جامعه ای شکل بگیرد، دو نوع بحث مطرح خواهد بود. آقای مطهری از یک بحث اصلی به عنوان مقومات دولت یاد می کند. این مقومات در هر دولتی - چه دولت در ایران باشد یا در کشوری دیگر - وجود دارد و بایسته است که این مقومات وجود داشته باشد. اگر هر یک از این موارد مفقود باشد شاید نتوانیم به آن، دولت اطلاق کنیم. البته ایشان در اینجا مباحث مارکسیست ها و آنچه مد نظرشان است را نقد می کند و دقت دارد نظریه های رقیبی را که ضرورت دولت را نفی می کنند مورد نقد قرار دهد. اما این مقومات چه هستند؟ اول، دفاع از جامعه در برابر دشمن و طبیعتاً وجود ارتش و سازمانی که بتواند از جامعه

در برابر هجومی که وجود دارد، محافظت و مراقبت کند. بخش تأمین امنیت از گذشته مطرح بوده و جزو بحث های خیلی قدیمی دولت است. خواسته اساسی که وجود داشته هم همین بوده است. دولت ها در گذشته، دولت های بسیطی بودند و تعریفی که از خود ارائه می کردند، همین دفاع از مردم بوده است. البته ما می توانیم آن را امتداد دهیم. یعنی بحث جنگ و صلح می تواند تماماً در اختیار دولت باشد و در واقع این دولت است که اینجا اعمال نظر می کند.

مطلب دومی که جزو مقومات در دولت سازی از نگاه استاد مطهری است، این است که ما نیاز به نهاده ای داریم که امنیت را درون جامعه هم برقرار کنند. اگر در نکته قبل، ارتش و سپاه مدنظ بوده، در درون جامعه و در داخل کشور هم

نیاز به وجود پلیس و نیروی انتظامی داریم که بتواند امنیت شهرها و داخل کشور را برقرار کند. این نظم و انتظامی که ملاحظه می کنید، دقیقاً در اینجا شکل می گیرد و البته این را هم می شود امتداد بخشید و فقط به امنیت و ناامنی و اینها اختصاص ندهیم و بتواند امور دیگری را هم شامل شود. پس این هم جزو مقومات دولت خواهد بود که تمام دولت ها تاگزیرند که این را داشته باشند.

نکته سومی که در باب مقدمات دولت فرمودند، وضع قانون برای اداره جامعه است. طبیعتاً اگر بخش های اول و دوم هم بخواهد به درستی تحقق یابد، نیاز به قوانینی خواهد بود که ملزم می کند چگونه جامعه اداره شود. این قوانین هم به تعبیر ایشان، برای اداره جامعه است و اگر جامعه ای فاقد قانون باشد، اداره آن با مشکل مواجه می شود. البته تقدم و تأخر نکاتی که ایشان فرمود، می تواند مبنای بحث و گفتگو باشد. یعنی اینکه ابتدا قانون اساسی باشد و بعد ارتش و بعد نیروی انتظامی و پلیس شکل بگیرد.

نکته بعدی که ایشان در مقومات مطرح می کنند، نهاد قضا و دادگستری است. این نهاد باید به حل و فصل خصومات و منازعات بپردازد و اگر دعوا و درگیری و منازعاتی شکل گرفته، حکم دهد و به اجرای حکم بپردازد یا اجرای حکم را ضمانت کند.

مطلب بعدی اینکه نهادهای مناسبی برای تعاملات و روابط فی مابین این جامعه، کشور و دولت با دولت های دیگر ایجاد شود. این نکته، امروز در وزارتخانه های با عنوان وزارت امور خارجه اتفاق می افتد که روابط و مناسبات و تعاملات را شکل می دهد.

اینها، مقومات دولت هستند. یعنی در هر جامعه ای که

مرحوم آقای دکتر صدرا تعبیری با عنوان دولت مداخله گر یا دولت هیچ کاره داشت. از نظر استاد مطهری، دولت، مظهر ارشاد و هدایت جامعه است. یعنی دولت، به نوعی باید سیاست گذاری کند. تعبیر دقیق ترش این است که دولت باید نظارت کرده و نظارت عمومی داشته باشد. هدایت و ارشادی که در تعبیر ایشان آمده، به معنای نوعی نظارت است. ما در واقع می خواهیم بر اجرای آنچه جامعه را پیش می برد نظارت داشته باشیم؛ مواعنی که هست بر طرف و وضعیت جامعه روز به روز بهتر شود و امور به نحو درست تری پیش رود

در شبکه های اجتماعی



@vatanemrooz

پیامک خوانندگان

۱۰۰۰۲۲۳۱

سلام وطن

۶۶۴۱۳۹۴۲